

The Sufi Order of Khwaja Yusuf Hamadani and Naqshbandi Order

Akbar Rashedinia*

Abstract

Khwaja Yusuf Hamadani is one of the great mystics of Iran during 11th and 12th centuries. Being one of the Sufi masters of Naqshbandi Sufi order, he has an important position among them. The most prominent Sufi master in Naqshbandi Order named Khwaja Abdul Khaliq Ghujdvani is connected to the Holy Prophet in two ways through Khwaja Yusuf Hamadani. There are four persons between Khwaja Yusuf Hamadani and Imam Jafar Sadiq: Abu Ali Farmadi, Abul Qasem Korregan, Abul Hasan Kharaghani, and Bayazid Bastami, Imam Sadiq. And there are two ways from Imam Jafar Sadiq to the Holy Prophet both of them are valid according to the Naqshbandi Order. The main difference between Naqshbandi and other Sufi Orders is that while all Sufi Orders are connected to the Holy Prophet through Imam Ali, the Naqshbandi Order is the only Sufi Order that has chosen Abu Bakr to be connected to the Holy Prophet. And because of this difference, the Naqshbandi Order is being criticized and denied by the other Sufi Orders. By the use of historical sources, this essay first of all tries to analyze the relationship between Khwaja Yusuf Hamadani and Naqshbandi Sufi Order, and then to introduce his masters and teachers especially his unknown master Abdullah Juni about whom there are a few knowledge .

Keywords

Khwaja Yusuf Hamadani; Naqshbandi Sufi Order, Abdullah Juni, Abdul Khaliq Ghujdavani

* Assistant Professor, Center for Encyclopedia of Islamic Sciences, Qom, Iran

نشریه علمی - پژوهشی

پژوهش‌های ادب عرفانی (گوهر گویا)

سال دوازدهم، شماره اول، پیاپی ۳۶، بهار ۱۳۹۷، صص ۷۳-۸۸

سلسله طریقتی خواجه یوسف همدانی و طریقت نقشبندیه

اکبر راشدی‌نیا*

چکیده

خواجه یوسف همدانی از عارفان بزرگ سده پنجم و ششم ایران اسلامی است که به سبب قرارگرفتن در طریقت نقشبندیه جایگاهی ویژه برای نقشبندیان دارد. خواجه یوسف همدانی، خواجه عبدالخالق غجدوانی (مهم‌ترین فرد سلسله نقشبندی) را به ابوعلی فارمدی، ابوالقاسم کرگان، ابوالحسن خرقانی، بایزید بسطامی، امام صادق^(ع) و سپس از دو راه به پیامبر اکرم^(ص) پیوند می‌دهد. تفاوت نقشبندیه با طریقت‌های عرفانی دیگر در این است که همه طریقت‌های صوفیه با امیرالمؤمنین^(ع) که باطن نبوت است، به پیامبر وصل می‌شوند؛ اما نقشبندیه سلسله طریقتی خود را مانند امور ظاهری، با خلیفه اول به پیامبر متصل می‌کنند و همین باعث شده است گاهی طریقت‌های دیگر تصوف آنان را نقد و انکار کنند.

در این مقاله افزون‌بر بحث و نقد ارتباط خواجه یوسف همدانی با طریقت نقشبندیه، تلاش شده است استادان و شاگردان طریقتی او با استفاده از منابع تاریخی معرفی شوند؛ همچنین نگارندگان کوشیده‌اند عبدالله جونئی، شیخ ناشناخته خواجه یوسف همدانی را معرفی کنند که در بیشتر منابع حتی نامش نیز نادرست ضبط شده است.

واژه‌های کلیدی

خواجه یوسف همدانی؛ طریقت نقشبندیه؛ عبدالله جونئی؛ عبدالخالق غجدوانی

۱- مقدمه

طریقت نقشبندیه یکی از مشهورترین و گسترده‌ترین طریقت‌های تصوف است. گستره نفوذ و

* استادیار مرکز دایرةالمعارف علوم عقلی اسلامی arashedi@noornet.net

فعالیت این طریقت در دو قرن آغازین، از بخارا فراتر نرفت؛ اما پس از حدود دو قرن فعالیت توانست یکی از شناخته‌شده‌ترین طریقت‌های صوفیه به شمار آید. نقشبندیه آموزه‌های تصوف را با عقاید رسمی اهل سنت در آمیخت و از خود چهره‌ای مقبول در نزد عالمان سنی نمایان کرد؛ همین مهم‌ترین عامل موفقیت نقشبندیه بود. آنان همانند طریقت‌های عرفانی دیگر، طریقت خود را برپایه سلسله سندی به پیامبر اسلام (ص) رسانده‌اند. البته همه طریقت‌های صوفیه با امیرالمومنین (ع) که باطن نبوت است به پیامبر وصل شده‌اند؛ اما سند طریقت نقشبندیه با خلیفه اول به پیامبر متصل می‌شود. نقشبندیان معتقدند خواجه عبدالخالق عجدوانی که سرحلقه سلسله خواجه‌گان است، طریقت را از خواجه یوسف همدانی و او از ابوعلی فارمدی و او از ابوالقاسم کرگان و او از ابوالحسن خرقانی و او از بایزید بسطامی و او از حضرت امام جعفر صادق (ع) گرفته است و امام صادق از قاسم بن محمد بن ابی‌بکر و او از سلمان فارسی و او از ابوبکر و ابوبکر از پیامبر (ص) اجازه ارشاد یافته است (کاشفی، ۱۳۵۶، ج ۱: ۱۱-۱۲). در این پژوهش بدون توجه به بزرگانی که در این سند قرار دارند، تنها درباره ارتباط خواجه یوسف همدانی با این سند بحث می‌شود.

کوشش نگارندگان در این مقاله بر آن است که برای معرفی خواجه یوسف همدانی، افزون‌بر تذکره‌های عرفانی از کتاب‌هایی مانند الانساب و صفة الصنفوة و مسالک الابصار و المختار من تاریخ الاخیار و منابع تاریخی دیگر استفاده کنند؛ یعنی از آثاری که کمابیش به زمان او نزدیک‌اند و به دور از تعصب‌های فرقه‌ای و طریقتی نوشته شده‌اند.

۲- حیات اجتماعی و معنوی خواجه یوسف همدانی

ابویعقوب یوسف بن ایوب بن یوسف همدانی در سال ۴۴۰ یا ۴۴۱ در بوزنجر از توابع همدان به دنیا آمد. او پس از ۴۶۰ هجری به مدرسه نظامیه بغداد رفت (ابن جوزی، ۱۴۲۳، ج ۴: ۷۴؛ همان، ۱۴۱۲، ج ۱۷: ۱۲۸). آنجا در مجالس درس ابواسحاق شیرازی (متوفی ۴۷۶ق) حضور یافت و از او علم فقه و اصول فقه و کلام آموخت. با اینکه از نظر سنی از شاگردان دیگر کوچک‌تر بود، ابواسحاق او را بر آنها برتری می‌داد (ابن خلکان، ۱۳۶۴، ج ۷: ۷۹؛ ابن فضل‌الله عمری، ۱۴۲۴، ج ۸: ۱۷۸؛ ذهبی، ۱۴۰۹، ج ۳۶: ۳۹۷). خواجه یوسف همدانی افزون‌بر ابواسحاق از محضر محدثان و فقیهانی مانند ابوالحسین مهتدی بالله، ابوالغنائم هاشمی، ابوجعفر ابن ملمه، ابوبکر خطیب و جماعتی دیگر

استفاده و حدیث سماع کرد (سمعانی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۳۵۶؛ ابن خلکان، ۱۳۶۴، ج ۷: ۷۸). او بعد از اینکه در علوم ظاهری به مراتب عالی دست یافت، بغداد را به سوی مرو ترک کرد؛ از علم کلام و فقه دوری گزید و به خلوت‌نشینی و ذکر حق روی آورد و به ارشاد خلق مشغول شد. در این زمان بسیاری از اولیای الهی بر گرد او جمع شدند (ابن جوزی، ۱۴۲۳، ج ۴: ۷۴) و خانقاه او در مرو به کعبه خراسان آوازه یافت (دولت‌شاه سمرقندی، ۱۳۸۲: ۹۵؛ رازی، بی‌تا، ج ۲: ۵۳۲).

خواجه در سال ۵۰۶ (ابن جوزی، ۱۴۲۳، ج ۴: ۷۴؛ همان، ۱۴۱۲، ج ۱۷: ۱۲۸؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۵، ج ۱۰: ۴۹۲) یا ۵۱۵ (ابن خلکان، ۱۳۶۴، ج ۷: ۷۸) به بغداد برگشت؛ در نظامیه با تشکیل مجلس وعظ توجه بسیاری را به خود جلب کرد؛ اما اقامت او در بغداد دیری نپایید و برای بار دوم از بغداد به مرو هجرت کرد. مدتی را در آن سرزمین گذراند و سپس از مرو به هرات رفت و تا پایان عمر در آنجا زندگی کرد؛ تا اینکه مردم مرو از او دعوت کردند به مرو بازگردد. او پذیرفت و در ربیع‌الاول سال ۵۳۵ به سوی مرو رفت؛ اما در میانه راه در منطقه‌ای به نام بامئین درگذشت و در همان مکان به خاک سپرده شد. پس از آن، یکی از مریدان او به نام ابن‌نجم پیکر خواجه را از بامئین به مرو منتقل کرد و در مرو به خاک سپرد (ابن خلکان، ۱۳۶۴، ج ۷: ۷۹-۸۰).

زندگی خواجه یوسف همدانی، همانند عارفان دیگر اسلامی در پشت ستایش‌های اغراق‌آمیز و گاه بیان کرامات و انتساب‌های بی‌پایه بعضی از اهل طریقت پوشیده مانده است.

رساله صاحبیه منسوب به عبدالخالق غُجْدَوَانِی، نخستین کتابی است که برپایه زندگی خواجه یوسف همدانی نگارش شده است. گمان می‌رود همین اثر مبنای کتاب‌هایی مانند *نجات الانس* و *رشحات عین الحیات* است؛ اما با توجه به اینکه بخشی از اطلاعات ارائه شده در این اثر برپایه شواهد تاریخی نادرست است (نفیسی، ۱۳۳۲: ۷۰)، در تحلیل علمی شخصیت خواجه به آن نمی‌توان اعتماد کرد. البته این موضوع کم‌وبیش در بیشتر تذکره‌های عرفانی وجود دارد و مهم‌ترین علت آن، این است که همواره مریدان و علاقه‌مندان مشایخ و بزرگان تصوف، تذکره‌های عرفانی را برپایه اطلاعات شفاهی‌ای نوشته‌اند که گاهی با اطلاعات تاریخی تفاوت دارد. از این آثار به تاریخ مقدس و یا تاریخ ارشادی یاد شده است. این متون بیش از آنکه از حوادث واقعی متأثر باشند، برای ایجاد جنبه‌های معنوی در سالکان نگارش یافته‌اند و معمولاً حوادث واقعی در آنها جنبه فرعی دارد (پورجوادی، ۱۳۹۳: ۲۰-۲۱؛ همان، ۱۳۹۴: ۱۱-۱۲).

باتوجه به آنچه بیان شد، لازم است در شناخت امور ظاهری هر عارف (مانند نام و شهرت و تاریخ تولد و وفات و نام استادان و شاگردان و آثار)، به منابع تاریخی مراجعه شود؛ به‌ویژه آنکه اطلاعات آنها در این زمینه از تذکره‌های عرفانی دقیق‌تر است؛ چنانکه در شناخت جنبه‌های معنوی و باطنی عارفان اسلامی باید به کتاب‌هایی مانند مقامات و مناقب و تذکره‌های عرفانی مراجعه شود. ابوسعید عبدالکریم بن محمد بن منصور سمعانی، محدث نامور و عالم گرانمایه قرن ششم است که کمابیش در دوره خواجه می‌زیست و از او حدیث سماع کرده است؛ او از خواجه به بزرگی یاد می‌کند و می‌گوید: «ابویوسف همدانی پیشوایی پرهیزگار بود؛ او به علم خود عمل کرده و حجت خدا بر مسلمانان بود. وی صاحب احوال و مقامات معنوی بوده و سخنی دلنشین داشت و تربیت مریدان صادق در مرو بدو پایان یافت. در خانقاه او جمعی از صالحان و عالمان که نظیر آنها در هیچ‌جا یافت نمی‌شود جمع می‌شدند. او از کوچکی تا زمان مرگش طریقی مستقیم داشت و همیشه مشغول عبادت و خلوت و علم آموزی بود» (سمعانی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۳۵۶).

ابن جوزی (متوفی ۵۹۷ق) خواجه یوسف همدانی را از صفوه، یعنی برگزیدگان می‌داند (ابن جوزی، ۱۴۲۳، ج ۴: ۷۴) و از او به قطب زمان یاد می‌کند (ابن عماد، ۱۴۰۶، ج ۶: ۱۸۲). عارفان و متصوفان نیز در طول زمان از او به بزرگی یاد کرده‌اند. در حکایتی از عبدالقادر گیلانی (متوفی ۵۶۱ق)، سرسلسله طریقت قادریه، چنین آمده است: «شخصی به بغداد آمد؛ به او شیخ یوسف همدانی می‌گفتند و معروف به قطب بود. او در خانقاهی منزل کرد پیش او رفتم. وی دست مرا گرفت و در پیش خود نشانید و از جمیع حالات من خبر داد و تمام آنچه که از معارف بر من مشکل بود حل کرد؛ سپس گفت: ای عبدالقادر با مردم سخن بگوی. گفتم: ای آقای من، من مردی عجمی هستم چگونه می‌توانم در جمع فصیحای بغداد سخن بگویم؟ گفت: تو حافظ قرآنی و عالم بر تفسیر و دیگر علوم، من در تو عزمی می‌بینم» (ابن فضل‌الله عمری، ۱۴۲۴، ج ۸: ۱۹۳؛ یافعی، ۱۴۲۸: ۲۴۷؛ تاذفی، ۱۴۲۸: ۲۹۸).

عبدالرحمن جامی نیز حکایتی را به نقل از بعضی آثار ابن‌عربی نقل کرده است. در این حکایت شیخ اوحدالدین کرمانی، خواجه یوسف همدانی را شیخی معرفی می‌کند که بیش از شصت سال بر سجاده شیخی و ارشاد نشسته است (جامی، ۱۳۷۵: ۳۸۱).

۳- مشایخ خواجه یوسف

بزرگان طریقت نقشبندیه، مانند خواجه محمد پارسا و عبدالرحمن جامی و ملاحسین کاشفی، شیخ و استاد طریقت خواجه را ابوعلی فارمدی معرفی کرده‌اند؛ با این تفاوت که خواجه محمد پارسا، تنها ابوعلی فارمدی را شیخ خواجه ذکر کرده است (خواجه محمد پارسا، ۱۳۸۱: ۹۵؛ همان، ۱۳۵۴: ۱۰) و جامی، افزون بر ابوعلی فارمدی، عبدالله جوینی و حسن سمنانی را نیز شیخ صحبت خواجه معرفی می‌کند و می‌گوید: «گفته‌اند که [خواجه یوسف همدانی] با شیخ عبدالله جوینی و شیخ حسن سمنانی نیز صحبت داشته است» (جامی، ۱۳۷۵: ۳۸۰).

ملاحسین کاشفی نیز از هر سه شیخ خواجه نام می‌برد و می‌گوید: خواجه یوسف، خرقة از دست شیخ عبدالله جوینی پوشید و در تصوف به او منسوب است (کاشفی، ۱۳۵۶، ج ۲: ۱۴). با این حال در بیان سلسله طریقت خواجه، نسب طریقتی او را به ابوعلی فارمدی و شیخ ابوالقاسم کُرگان می‌رساند (کاشفی، ۱۳۵۶، ج ۲: ۱۱).

برای ارتباط خواجه یوسف همدانی با ابوعلی فارمدی، به‌جز ادعای عالمان نقشبندیه هیچ دلیل تاریخی و شاهی از متون معتبر تاریخی یافت نشد. همچنین در کتاب‌های تاریخی به ارتباط خواجه یوسف همدانی با حسن سمنانی نیز اشاره‌ای نشده است. از بین سه بزرگی که در جایگاه شیخ طریقت برای خواجه در متون نقشبندیه ذکر شده است، تنها عبدالله جوینی در منابع درخور اعتماد، شیخ و استاد طریقت خواجه معرفی شده است (ابن جوزی، ۱۴۲۳، ج ۴: ۷۴؛ همان، ۱۴۱۲، ج ۱۸: ۱۶؛ ابن‌اثیر، ۱۴۲۴، ج ۵: ۱۷۹؛ ذهبی، ۱۴۰۹، ج ۳۶: ۳۹۸؛ جامی، ۱۳۷۵: ۳۸۰؛ کاشفی، ۱۳۵۶، ج ۲: ۱۴).

المتنظم ابن جوزی قدیمی‌ترین منبع تاریخی است که از شیخ طریقت خواجه سخن گفته است. او کمابیش شصت سال بعد از وفات خواجه از دنیا رفت. ابن جوزی نام شیخ طریقت خواجه را عبدالله خونی معرفی می‌کند و از سخنان او چنین نقل کرده است: «برای زیارت عبدالله خونی به کوه زر رفتم؛ آن کوه به خاطر حضور اولیای الهی آباد و معمور گشته بود؛ چنانکه بر سر هر چشمه‌ای یکی از اولیا مشغول ریاضت و مجاهدت بود و من تک تک آنها را زیارت کردم و در آن کوه هیچ سنگی نماند مگر اینکه اشک من بر آن اصابت کرد» (ابن جوزی، ۱۴۱۲، ج ۸: ۱۶).

عبدالله جوینی یا خونی برای ما شخصیت شناخته‌شده‌ای نیست. نام او برپایه قدیمی‌ترین سند موجود، «ابواحمد عبدالله بن علی بن موسی» ذکر شده است (کاتب سمیرمی، ۱۳۴۵: ۳۲۷)؛ اما

شهرت او در منابع به صورت‌های گوناگونی مانند «عبدالله الجوشنی» (ابن جوزی، ۱۴۱۲، ج ۱۸: ۱۶) و «عبدالله الخونی» (همان، ۱۴۲۳، ج ۴: ۷۴) و «عبدالله الجوی» (ذهبی، ۱۴۰۹، ج ۳۶: ۳۹۸) و «عبدالله الجوبی» (کاتب سمیرمی، ۱۳۴۵: ۳۲۷) و بیشتر با نام «عبدالله الجوینی» (ابن اثیر، ۱۴۲۴، ج ۵: ۱۷۹؛ جامی، ۱۳۷۵: ۳۸۰، کاشفی، ۱۳۵۶، ج ۲: ۱۴؛ امین‌ریاحی، ۱۳۶۲: ۱۱) ثبت شده است.

به گمان بسیار علت این گوناگونی اسم به سبب آن است که نامش لفظی ناآشنا برای کاتبان بوده است. معمولاً پیشینه‌های ذهنی و مفاهیم تثبیت‌شده در ذهن کاتبان، در نسخه‌نویسی و تصحیح متون مؤثر بوده است؛ به همین سبب بعضی از کاتبان و تصحیح‌کنندگان در ثبت واژه‌های ناآشنا دچار اشتباه شده‌اند و به تصور اینکه آن واژه نادرست است، آن را به لفظی مشابه اما آشنا و مرسوم تغییر داده‌اند؛ اگرچه بیشتر منابع فقط به سبب تشابه لفظی نام او را «عبدالله الجوینی» ثبت کرده‌اند، بعضی از این نیز فراتر رفته‌اند و تصور کرده‌اند این شخص، همان ابو عبدالله محمد بن محمد حمویه جوینی (متوفی ۵۳۰ق) است (جامی، ۱۳۷۵: ۸۳۰)؛ بی‌خبر از اینکه نام استادِ خواجه یوسف همدانی، ابواحمد عبدالله بن علی بن موسی است؛ افزون‌بر آن ابو عبدالله جوینی دست‌کم هشت سال از خواجه یوسف همدانی کوچک‌تر است.

برپایه آنچه گفته شد به سبب دخل و تصرف کاتبان و تصحیح‌کنندگان متون قدیمی، به ضبط آنها نمی‌توان اعتماد کرد و باتوجه به اختلاف آنان یکی از این کلمات را بر دیگری نمی‌توان برتر دانست؛ اما در این میان سند و شاهی هست که ضبط صحیح نام این شخصیت گمنام را روشن می‌کند و آن سخن عبدالله یافعی است. یافعی برپایه روایتی که از خواجه یوسف همدانی با سندهای متعدد نقل می‌کند، نام شیخ و استادِ خواجه یوسف همدانی را «ابواحمد عبدالله بن علی الجونی» ذکر کرده است. او برای اینکه کاتبان و تصحیح‌کنندگان کتاب او اشتباه نکنند، ضبط کلمه را نیز مشخص کرده است و می‌گوید: «الشیخ عبدالله الجونی بالجیم و بعد الواو نون» (یافعی، ۱۴۲۴، ج ۲: ۵۱۱).

بنابر آنچه گفته شد، منابع و شواهد تاریخی بیانگر آن هستند که استاد و شیخ خواجه یوسف همدانی، «ابواحمد عبدالله بن علی بن موسی» معروف به عبدالله جونی است. بعضی از متون تاریخی افزون‌بر آنچه گفته شد نام شیخ طریقت عبدالله جونی را نیز مشخص کرده‌اند؛ ذهبی در ادامه حکایتی که از ابن جوزی درباره حضور خواجه یوسف در جبل زر نقل شد، از شیخ و استادِ عبدالله جوینی یعنی احمد فضاله نیز نام می‌برد و از سخنان خواجه چنین نقل می‌کند: همه معنویات

جبل زر از برکات احمد فضاله بود (ذهبی، ۱۴۰۹، ج ۳۶: ۳۹۸).

افزون بر آنچه گفته شد، ابوجعفر محمد بن ابی زید بن عبدالرحمن الکاتب السمیرمی در اوایل قرن هفتم می زیست^۱ و به دو واسطه، مرید خواجه بوده است. او رساله‌ای در شرایط مریدی نگاشت و در آن سلسله طریقتی خود را بیان کرد. سخنان او با آنچه ذکر شد کاملاً سازگار است؛ سمیرمی می نویسد: «بدان که ما چند سال خدمت و صحبت شیخ وقت اکمل الدین (محمد بن اسماعیل بن ابی القاسم بن ممشاذ المکنی بابی الفضائل النوحی) برّد الله مضجعه دریافته ایم و هو صحب شیخ الأولیا أبا صالح عبدالله الطبقی الرومی و هو صحب شیخ الإمام المفتی حجه الاسلام أبا یعقوب یوسف بن آیوب الهمدانی و هو صحب شیخ السعید أبا أحمد عبدالله بن علی بن موسی الجونی و هو صحب شیخ الفاضل أحمد بن فضاله بن عمران الانمانی و قد صحبه خمسہ عشر سنه و هو صحب الاستاد الإمام سلطان الفقرا أبا الحسن علی بن ابراهیم بن الحسین السرخسی و هو صحب جعفر بن محمد بن نصر الخلدی أبا محمد الخواص و هو صحب سیّد الطائفه أبا القسم الجنید بن محمد البغدادی و هو صحب خاله سری السقطی و هو صحب أبا محفوظ معروف الكرخی و هو صحب علی بن موسی الرضا و هو صحب أباه موسی بن جعفر الکاظم و هو صحب أباه جعفر بن محمد الصادق و هو صحب أباه محمد بن علی الباقر و هو صحب أباه زین العابدین علی بن الحسین و هو صحب أباه الشهید حسین بن علی و هو صحب أباه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضوان الله علیهم اجمعین و هو صحب أخاه سیّد المرسلین و خاتم النبیین محمد بن عبدالله بن عبد المطلب صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و ذریّاته و صحبه أجمعین و هؤلاء قدوتی رضوان الله علیهم اجمعین» (کاتب سمیرمی، ۱۳۴۵: ۳۲۸).

برپایه این سند، سلسله طریقتی خواجه یوسف همدانی از شاخه‌های سلسله معروفیه بوده است و همانند سلسله‌های دیگر تصوف به اهل بیت، علیهم السلام، پایان می پذیرد.

افزون بر آنچه گفته شد، مذهب فقهی خواجه نیز تحت تأثیر مشایخ طریقت نقشبندیه، حنفی معرفی شده است؛ زیرا در دو قرن آغازین، همه حنفی مذهب بودند (کاشفی، ۱۳۵۶، ج ۱: ۱۳-۱۴). البته خواجه، فقه را از ابواسحاق شیرازی آموخته بود که مذهب شافعی داشت؛ اما در این باره به اینکه بیشتر منابع تاریخی، مذهب فقهی او را شافعی دانسته‌اند، توجهی نشده است (ابن عماد، ۱۴۰۶، ج ۶: ۱۸۱؛ ابومخرمه، ۱۴۲۸، ج ۴: ۱۱۴؛ مناوی، ۱۹۹۹؛ اسنوی، ۱۴۲۲، ج ۲: ۳۰۰).

۴- مریدان و شاگردان خواجه

درباره مریدان و شاگردان خواجه نیز بین منابع تاریخی و نوشته‌های نقشبديه اختلاف وجود دارد؛ در بین مورخان بیش از هرکس، عبدالکریم سمعانی درباره شرح حال خواجه و افراد مرتبط با او سخن گفته است. او خود معاصر شیخ بود و از او حدیث سماع می‌کرد. برپایه انساب سمعانی و منابع دیگر تاریخی، مریدان و شاگردان خواجه عبارت‌اند از:

۱. ابو محمد حسن بن حسین اندقی: ^۲ او از مریدان ویژه خواجه یوسف همدانی بود. در سال ۴۶۳ در اندق در ده فرسخی بخارا متولد شد. او سال‌ها در جایگاه شیخ طریقت به تربیت مریدان پرداخت و در همه حال مشغول عبادت و ریاضت بود و سرانجام در سال ۵۵۲ هجری درگذشت (سمعانی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۳۶۳).

۲. عمر بن محمد بن عمر بن احمد بن خشنام بخاری: ^۳ یکی از اصحاب و یاران خواجه یوسف است که ریاضت‌های سنگینی را پشت سر گذاشت؛ چنین آمده است که او در هر سه روز تنها یک وعده و آن هم طعامی اندک می‌خورد (همان، ج ۵: ۱۴۵).

۳. ابو عبدالله محمد بن ابی بکر بن عثمان مدینی بزدوی: ^۴ او یکی از مریدان خواجه یوسف بود و به مقام شیخی دست یافت؛ روزها را، روزه و شب‌ها را به شب‌زنده‌داری می‌گذراند (همان، ج ۱۲: ۱۵۷).

۴. مهدی بن هبه‌الله بن مهدی خلیلی قزوینی: ^۵ او در سال ۴۸۵ هجری در قزوین به دنیا آمد و در خراسان و مدرسه نظامیه بغداد فقه آموخت؛ اما بعد از مدتی مانند خواجه یوسف همدانی فقه را ترک کرد و در نزد خواجه به خلوت نشست. او در سال ۵۴۱ درگذشت (رافعی قزوینی، ۱۴۰۸، ج ۴: ۱۲۶؛ سبکی، بی‌تا، ج ۷: ۳۱۴).

۵. ابو حسین بن ابی عبدالله بن حمزه بن صوفی مقدسی: ^۶ او یکی از زاهدان و اولیای مشهور در حلب و از نسل عمر الأطراف از نوادگان امام علی (ع) بوده است. او در مرو خدمت خواجه یوسف همدانی رسید و از او بهره معنوی برد (ابن عدیم، بی‌تا، ج ۱۰: ۴۴۱).

۶. ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی: برخی تاریخ‌نویسان، سنایی غزنوی (جامی، ۱۳۷۵: ۵۹۳؛ دولت‌شاه سمرقندی، ۱۳۸۲: ۹۵) و برادرزاده‌اش سعید بن عبدالجلیل الغزنوی (جامی، ۱۳۷۵: ۵۳۳) معروف به لالا، پدر رضی‌الدین علی لالا، را نیز از مریدان برجسته خواجه یوسف همدانی

معرفی کرده‌اند. علاءالدوله سمنانی می‌گوید: «لالا نامی است که شیخ ابویوسف همدانی، رحمه الله علیه، شیخ سعید را نهاده است، پدر شیخ علی لالا، رحمه الله علیهم؛ از بهر آنکه شیخ ابویوسف همدانی شیخ سعید را بزرگ اصحاب خود گردانیده بود در شهر مرو و اهل مرو [به] بزرگ و رقیب لالا گویند؛ و شیخ سعید و سنایی هر دو غزنوی بوده‌اند و میان ایشان خویشی بود و هر دو در خدمت ابویوسف همدانی می‌بودند در مرو و اکنون سنایی در غزنین مدفون است در مشهد سلطان محمود، رحمه الله علیهما و شیخ سعید در خراسان، در ولایت جویان، در دیهی که آن را خسروشیرین گویند» (سمنانی، ۱۳۸۳: ۳۲۱).

۴-۱ مریدان خواجه نزد نقشبندیان

علمای طریقت نقشبندیه چهار نفر را شاگرد و جانشینان معنوی خواجه یوسف معرفی کرده‌اند: خواجه عبدالله برقی خوارزمی، خواجه حسن اندقی بخارایی، خواجه احمد یسوی، خواجه عبدالخالق غجدوانی (جامی، ۱۳۷۵: ۳۸۲). از بین آنها عبدالخالق غجدوانی را مهم‌ترین مرید و جانشین معنوی خواجه یوسف همدانی معرفی می‌کنند (خواجه محمد پارسا، ۱۳۵۴: ۱۰).

فراتر از ادعای نقشبندیه هیچ شاهد و مدرکی بر خلافت معنوی عبدالله برقی و خواجه احمد یسوی و عبدالخالق غجدوانی از خواجه یوسف همدانی یافت نشد؛ افزون‌بر آن درباره ارتباط عبدالخالق غجدوانی، قطب طریقت نقشبندیه، با خواجه یوسف همدانی تردیدهایی جدی وجود دارد. عبدالکریم سمعانی خود از شاگردان خواجه یوسف بود و همه مریدان او را به تناسب معرفی کرده است. او در کتاب *الانساب مدخلی* با عنوان «الغجدوانی» دارد و در آن منسوبان به غجدوان را معرفی کرده است (سمعانی، ۱۳۸۲، ج ۱۰: ۱۷)؛ اما هیچ نامی از عبدالخالق غجدوانی بیان نمی‌کند. همچنین در ذیل شرح حال خواجه نیز هیچ اشاره‌ای به خلفای چهارگانه او نکرده است (همان، ج ۲: ۳۵۶).

در بیشتر آثار مورخان هم‌عصر و یا نزدیک به زمان خواجه یوسف^۷ به زندگی و شرح حال خواجه یوسف همدانی اشاره شده است؛ اما هیچ‌کدام از آنها به عبدالخالق غجدوانی و یا خلفای چهارگانه خواجه یوسف همدانی اشاره‌ای نکرده‌اند. گویا از زمان خواجه تا قرن نهم نام غجدوانی برای مورخان، ناآشنا و یا دست‌کم درخور توجه نبوده است؛ به‌ویژه آنکه بخشی از این مورخان خود در منطقه ماوراءالنهر زندگی می‌کردند و از خواجه و مریدان او با احترام یاد کرده‌اند.

درباره ارتباط عبدالخالق غجدوانی با خواجه یوسف همدانی نکته‌های درخور تأمل دیگری نیز

وجود دارد که از آن جمله است:

۱. مراد از انتساب طریقت به یکی از قطب‌ها، پیروی از شیوه سلوکی اوست و به اعتراف خود نقشبندیه شیوه خواجه یوسف همدانی و مشایخ او بر ذکر علانیه است؛ اما بنیان آموزه‌های عبدالخالق غجدوانی بر ذکر خفی بنا شده است و او ادعا کرده که این ذکر را از حضرت خضر گرفته است (میر عبدالاول نیشابوری، ۱۳۸۰: ۱۶۳؛ کاشفی، ۱۳۵۶، ج ۱: ۳۶). برپایه این مطلب حتی اگر خواجه عبدالخالق به خدمت خواجه یوسف همدانی نیز مشرف می‌شد، شیوه طریقتی‌اش نمی‌تواند به خواجه یوسف نسبت داده شود.

۲. تعیین چهار خلیفه (خواجه عبدالله برقی خوارزمی و خواجه حسن اندقی بخارایی و خواجه احمد یسوی و خواجه عبدالخالق غجدوانی) برای یک قطب (جامی، ۱۳۷۵: ۳۸۲) تأییدشده آموزه‌های تصوف و عرفان اسلامی نیست؛ البته شاید تعیین چهار خلیفه، برپایه خلفای چهارگانه اهل سنت طراحی شده باشد؛ چنانکه بعد از خواجه یوسف نیز برای بیشتر مشایخ نقشبندیه چهار خلیفه مشخص شده است و برای هریک از قطب‌ها از جمله عبدالخالق غجدوانی و خواجه اولیاء و خواجه غریب و خواجه سلمان و خواجه امیر حمزه و خواجه امیر کلال، چهار خلیفه تعیین کرده‌اند (کاشفی، ۱۳۵۶، ج ۱: ۵۰-۹۰).

۳. جامی مشکل چهار خلیفه هم‌زمان برای یک قطب را با طولی بودن مقام قطب برای هریک از آنها توجیه می‌کند و می‌گوید: «بعد از خواجه یوسف هریک از این هر چهار در مقام دعوت بوده‌اند و خلفای دیگر به طریق ادب در خدمت وی بوده و چون خواجه احمد یسوی به طرف ترکستان عزیمت کرد، جمیع یاران را به متابعت خواجه عبدالخالق دلالت کرد» (جامی، ۱۳۷۵: ۳۸۲).

در سخن جامی اشکالی وجود دارد و آن این است که چگونه قطب بودن خواجه احمد یسوی با سفر او به ترکستان به عبدالخالق غجدوانی منتقل می‌شود؟ زیرا مسافرت برای مشایخ طریقت، مرسوم بوده است و هرگز مقام قطب با مسافرت و کوچیدن یک قطب، به شخص دیگر منتقل نمی‌شد.

۴. برپایه رساله صاحبیه منسوب به خواجه عبدالخالق غجدوانی (گویا بخش درخور توجهی از اطلاعات مربوط به زندگی عبدالخالق مستند به این رساله است) تاریخ درست برای وفات عبدالخالق غجدوانی سال ۶۱۷ قمری است که سعید نفیسی نیز برپایه شواهد دیگر همین تاریخ را درست دانسته است (نفیسی، ۱۳۳۲: ۷۰). برپایه این تاریخ بین وفات خواجه یوسف و عبدالخالق

غجدوانی، هشتاد و دو سال فاصله است که اختلاف زمانی در بین دو نسل به شمار می‌رود؛ بنابراین بسیار دور از گمان است که عبدالخالق حتی خواجه یوسف را دیده باشد. افزون بر آنچه گفته شد از نظر تاریخی اشکال‌های دیگری نیز در سند طریقت نقشبندیه وجود دارد؛ همانند غیرممکن بودن اینکه قاسم بن ابوبکر از سلمان استفادۀ معنوی برده باشد (به سبب کمی سن)؛ همچنین تولد بایزید بعد از وفات امام صادق^(ع) و ممکن نبودن پیوند ابوالحسن خرقانی به بایزید؛ البته نقشبندیان همه این اشکالات را با پیوند باطنی این افراد توجیه کرده‌اند؛ چنانکه در ادامه این سلسله نیز، خواجه بهاء‌الدین نقشبند در حدود یک قرن بعد از خواجه عبدالخالق غجدوانی متولد شده است؛ اما مدعی است که از عبدالخالق غجدوانی ذکر گرفته است؛ خواجه محمد پارسا نیز در توجیه آن می‌گوید: «نسبت تربیت حضرت خواجه ما، قدس الله روحه، در سلوک به حقیقت از روحانیت حضرت خواجه بزرگ خواجه عبدالخالق غجدوانی است» (خواجه محمد پارسا، ۱۳۵۴: ۱۰).

۵- نتیجه‌گیری

برپایه آنچه گفته شد سلسله طریقتی خواجه یوسف همدانی همانند طریقت‌های دیگر عرفانی به اهل بیت علیهم السلام می‌رسد و از شعبه‌های معروفیه است؛ همچنین ارتباط او با طریقت نقشبندیه و به‌ویژه با خواجه عبدالخالق غجدوانی درخور تأمل است؛ دست‌کم نگارندگان شاهدی از منابع تاریخی بر ارتباط این سلسله با خواجه یوسف همدانی نیافتند. طریقت نقشبندیه برخلاف طریقت‌های صوفیه که برپایه معاملات باطنی بنا شده‌اند، از دیدگاه‌های کلامی اهل سنت تأثیر گرفته و سلسه سند آنها بیش از آنکه با دلیل‌ها و شاهد‌های تاریخی اثبات‌پذیر باشد، بر عقاید و باورهای مذهبی آنها مبتنی است.

پی‌نوشت‌ها

۱. برپایه گزارش احمد آتش از نسخه ۲۱۸۵ کتابخانه قسطنطنیه ترکیه که دربردارنده مجموعه رسایل سمیرمی است و در ذی‌القعدة ۶۵۷ نوشته شده است، سمیرمی پیش از تمام‌شدن نیمه نخست قرن هفتم می‌زیست (ن.ک: آتش، ۱۳۳۵).

۲. «ابومحمد الحسن بن الحسين الأندقی، شیخ وقته و صاحب الطریقه الحسنه فی تربیه المریدین و دعاء الخلق الی الله مع ما رزقه الله تعالی من صفاء الوقت و دوام العباده و ملازمه الرياضه و اتباع الأثر و استعمال السنه و الآداب المنقوله عن النبی صلی الله علیه و سلم، صحب الإمام یوسف بن ایوب الهمدانی و کان من خواص مریدیه».
۳. «رکب الأخطار و قطع البوادی علی التجرید و الانفرد و راض نفسه حتی ما کان يأکل کل ثلاثه أيام إلاً شیئاً یسیراً، جاور بمکه و ترهّد و کان من أصحاب شیخنا الإمام یوسف بن ایوب الهمدانی رحمه الله».
۴. «شیخ صالح سدید ورع، یدیم الصوم و یتهجّد باللیل، صحب یوسف الهمدانی».
۵. رافعی قزوینی از سمعانی نقل کرده که در حق او گفته است: «إمام فاضل ورع قوال بالحق داع إليه أقام ببغداد مدّه فی النظامیه و تفقه علی أسعد المیهنی ثم انحدر إلى البصره، علق علی القاضی عبد السلام بن الفضل الجبلی و قرأ المقامات علی منشیها أبی القاسم الحریری. ورد خراسان و تفقه علی شیخنا عمر بن محمد الشیرزی ثم ترک مخالطه الفقهاء و انزوی عند الامام یوسف بن ایوب الهمدانی».
۶. ابن عدیم از یکی نوادگان او نقل کرده که گفته است: «أن حمزه کان شریفاً عمریاً من بیت المقدس، من ولد عمر الأطراف و عرف بذلك لحسن عینیه و کان یشبه بعلی بن أبی طالب، رضی الله عنه. لقی الشیخ ابوالحسین یوسف بن ایوب الهمدانی و سمع وعظه بمرور و لقی غیره من الزهاد و العبّاد».
۷. مانند صفه الصفوه (ابن جوزی، ۱۴۲۳، ج ۴: ۷۴)، المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک (همان، ۱۴۱۲، ج ۱۸: ۱۵)، المختار من مناقب الأخیار (ابن اثیر، ۱۴۲۴، ج ۵: ۱۷۸)، معجم البلدان (یاقوت حموی، ۱۹۹۵، ج ۱: ۵۰۷)، الكامل فی التاریخ (ابن اثیر، ۱۳۸۵، ج ۱۰: ۴۹۲)، وفات الأعیان (ابن خلکان، ۱۳۶۴، ج ۱۷: ۷۹)، مسالک الأبصار فی ممالک الأمصار (ابن فضل الله عمری، ۱۴۲۴، ج ۸: ۱۷۹)، مرآة الجنان (یافعی، ۱۴۱۷، ج ۳: ۲۰۲).

منابع

- ۱- آتش، احمد (۱۳۳۵). «نشریات ترکیه چند کتاب خطی مهم فارسی و عربی در کتابخانه عمومی قسطنطنیه» نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، با ترجمه عبدالرسول خیام‌پور، شماره ۳۸، ۲۷۴-۲۸۷.
- ۲- ابن اثیر، عزالدین علی بن محمد (۱۳۸۵ق). الكامل فی التاریخ، بیروت: دارالصادر.
- ۳- ابن اثیر، مجدالدین مبارک بن محمد بن محمد بن عبدالکریم الشیبانی الجزری (۱۴۲۴ق). المختار من مناقب الأخیار، تحقیق محمد ادیب جادر و مامون صاغرچی و عدنان عبد ربه، العین (ابوظبی): مرکز زاید للتراث و التاریخ.

- ۴- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد (۱۴۱۲ق). المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا و محمد عبدالقادر عطا و نعیم زررور، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- ۵- ----- (۱۴۲۳ق). صفه الصفوة، تحقیق ابراهیم محمد رمضان و سعید محمد اللحام، بیروت: دارالکتب العلمیة، چاپ سوم.
- ۶- ابن خلکان، ابوالعباس شمس الدین احمد بن محمد بن ابی بکر (۱۳۶۴). وفيات الأعیان و أنباء أبناء الزمان، قم: منشورات الشریف الرضی، چاپ دوم.
- ۷- ابن عدیم، کمال الدین عمر بن احمد بن ابی جراده (بی تا). بغیة الطلب فی تاریخ حلب، تحقیق سهیل زکار، بیروت: دارالفکر.
- ۸- ابن عماد، عبدالحی بن احمد (۱۴۰۶ق). شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، تحقیق محمود ارناووط، بیروت: دار ابن کثیر.
- ۹- ابن فضل الله عمری، شهاب الدین احمد بن یحیی (۱۴۲۴ق). مسالک الأبصار فی ممالک الأمصار، تحقیق ابراهیم صالح و بسام محمد بارود و یحیی وهیب جبوری و عماد عبدالسلام رؤوف، ابوظبی: المجمع الثقافی.
- ۱۰- ابومخرمه، ابومحمد الطیب بن عبدالله بن احمد بن علی (۱۴۲۸ق). قلادة النحر فی وفيات أعیان الدهر، تحقیق بوجمه عبدالقادر مکرمی و خالد زواری، بیروت: دارالمنهاج.
- ۱۱- اسنوی، عبدالرحیم بن حسن (۱۴۲۲ق). طبقات الشافعیة، تحقیق کمال یوسف الحوت، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- ۱۲- امین ریاحی، محمد (۱۳۶۲). مقدمه رتبه الحیات، تهران: توس، چاپ دوم.
- ۱۳- تاذفی، محمد بن یحیی (۱۴۲۸ق). قلائد الجواهر (به ضمیمه سر الاسرار و مظهر الأنوار فیما یحتاج إليه الأبرار)، تحقیق احمد فرید المزیدی، بیروت: دارالکتب العلمیة، چاپ دوم.
- ۱۴- پورجوادی، نصرالله (۱۳۹۳). آسمان جان، تهران: فرهنگ معاصر.
- ۱۵- ----- (۱۳۹۴). بابا طاهر، تهران: فرهنگ معاصر.
- ۱۶- جامی، ملا عبدالرحمن (۱۳۷۵). نفحات الأنس من حضرات القدس، تحقیق محمود عابدی، تهران: اطلاعات، چاپ سوم.

- ۱۷- خواجه محمد پارسا، محمد بن محمد بن محمود حافظی بخاری (۱۳۸۱). فصل الخطاب، تحقیق جلیل مسگرزاد، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۱۸- ----- (۱۳۵۴). قدسیه، تحقیق احمد طاهری عراقی، تهران: طهوری.
- ۱۹- دولت‌شاه سمرقندی (۱۳۸۲). تذکره الشعراء، تحقیق ادوار براون، تهران: اساطیر.
- ۲۰- ذهبی، شمس‌الدین محمد بن احمد (۱۴۰۹ق). تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، تحقیق عمر عبد السلام تدمری، بیروت: دارالکتب العربی، چاپ دوم.
- ۲۱- رازی، امین احمد (بی تا). هفت اقلیم، تحقیق جواد فاضل، تهران: کتابفروشی علی‌اکبر علمی.
- ۲۲- رافعی قزوینی، عبدالکریم بن محمد (۱۴۰۸ق). التدوین فی اخبار قزوین، تحقیق عزیزالله عطاردی قوچانی، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ۲۳- سبکی، ابونصر عبدالوهاب بن علی بن عبدالکافی (بی تا). طبقات الشافعیه الکبری، تحقیق عبدالفتاح حلو و محمود محمد طناحی، بیروت: دار احیاء الکتب العربیه.
- ۲۴- سمعانی، عبدالکریم بن محمد (۱۳۸۲ق). الأنساب، تحقیق عبدالرحمن معلمی، حیدرآباد: دایرةالمعارف العثمانیه.
- ۲۵- سمنانی، علاءالدوله احمد بن محمد بن احمد بیابانکی (۱۳۸۳). تذکره المشایخ (در مصنفات فارسی سمنانی)، تحقیق نجیب مایل هروی، تهران: شرکت انتشارات علمی فرهنگی، چاپ دوم.
- ۲۶- کاتب سمیرمی، ابوجعفر محمد بن ابی‌زید بن عبدالرحمن (۱۳۴۵). «رساله میزان اهل الطریقه» فرهنگ ایران زمین، با معرفی ایرج افشار، شماره ۱۴، ۳۲۱-۳۲۸.
- ۲۷- کاشفی، حسین بن علی (۱۳۵۶). رشحات عین الحیات، تحقیق علی اصغر معینان، تهران: بنیاد نیکوکاری نوریانی.
- ۲۸- مناوی، زین‌الدین محمد عبد الرؤوف المناوی (۱۹۹۹م). الكواکب الدریه فی تراجم الساده الصوفیه، تحقیق محمد ادیب الجادر، بیروت: دار الصادر.
- ۲۹- میر عبدالاول نیشابوری (۱۳۸۰). احوال و سخنان خواجه عیب‌الله احرار، تحقیق عارف نوشاهی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۳۰- نفیسی، سعید (۱۳۳۲). «مقدمه و تصحیح رساله صاحبیه»، فرهنگ ایران زمین، شماره ۱، ۷۰-

- ٣١- يافعى، عفيفالدين عبدالله بن اسعد الشافعى (١٤٢٨ق). خلاصه المفخر فى مناقب الشيخ عبدالقادر، تحقيق احمد فريد المزيدي، قاهره: دار الآثار الاسلاميه.
- ٣٢- ----- (١٤١٧ق). مرآة الجنان و عبرة اليقظان فى معرفه ما يعتبر من حوادث الزمان، تحقيق خليل عمران منصور، بيروت: دارالكتب العلميه.
- ٣٣- ياقوت حموى، شهابالدين أبى عبدالله ياقوت بن عبدالله (١٩٩٥م). معجم البلدان، بيروت: دار الصادر، چاپ دوم.

